

نقش شاهان در «اسلامبول»*

نگاهی به گراور پادشاهان ایرانی که به سفارش محمدعلی تربیت وبه قلم حسین طاهرزاده بهزاد در ترکیه کشیده شده است



گراور نوعی چاپ است که در قدیم مرسوم بوده، به همین نسبت به تصویری می‌گویند که در مجله، روزنامه، کتاب و... چاپ شده باشد. گراور تصویر پادشاهان ایران که سال ۱۲۹۲ خورشیدی کشیده شده. اکنون در مرکز اسناد آستان قدس رضوی نگهداری می شود

حسین‌بیات‌تصویری‌که‌دراین‌گزارش‌می‌بینید‌تصویرپادشاهان‌ایران‌زمین‌است‌که‌دراسلامبول(استانبول‌امروزی)‌کشیده‌شده‌است.‌از‌منظر‌تاریخی،‌نخستین‌پادشاهی‌ایرانی‌معمولاًپادشاهی‌مادها(حدود۷۲۷–۵۵۰پیش‌از‌میلاد)،‌یا‌شاهنشاهی‌هخامنشی(۵۵۰–۳۳۰پیش‌از‌میلاد)،‌محسوب‌می‌شود‌که‌سال‌های‌بعد‌با‌سلسله‌های‌دیگر‌جایگزین‌شده.‌اما‌از‌منظر‌اسطوره‌ای،‌ایران‌پادشاهان‌دیگری‌هم‌دارد‌که‌پیش‌از‌پادشاهان‌تاریخی‌بر‌این‌ملک‌حکومت‌می‌کرده‌اند‌و‌نام‌آن‌ها‌را‌می‌توان‌از‌شاهنامه‌فردوسی‌استخراج‌کرد.‌گراور‌بالا‌که‌در‌مرکز‌اسناد‌و‌مطبوعات‌آستان‌قدس‌رضوی‌نگهداری‌می‌شود،‌تصویر‌این‌پادشاهان‌را‌دارد‌و‌به‌همت‌دو‌تن‌از‌نامداران‌هنر‌و‌فرهنگ‌ایران‌زمین‌تهیه‌شده‌است؛‌یکی‌«حسین‌طاهرزاده‌بهزاد،‌و‌دیگری‌«میرزا‌محمدعلی‌خان‌تربیت».



میرزامحمدعلی‌خان‌تربیت

بانی اوّلین کتابخانه عمومی ایران

اما حاشیه نویسی این گراور نیز بسیار مهم است. اهمیت آن بابت درج کتابخانه تربیت» است که ما را به یکی از مهم‌ترین آدم‌های فرهنگ ایران وصل می‌کند؛ آدمی به نام «میرزامحمدعلی خان تربیت». میرزامحمدعلی خان تربیت، روزنامه‌نگار و از رجال فرهنگی و سیاسی آذربایجان، در ۶ خرداد سال ۱۲۵۶، در محله نویر تبریز به دنیا می‌آید. بیشتر منابع، او را فرزند میرزاصدق، پسر میرزاجواد، پسر میرزاعلی اکبر، پسر میرزامهدی خان استرآبادی، وزیر نادرشاه افشار و مؤلف دره نادری و تاریخ جهان‌گشای نادری، دانسته‌اند اما حسن تقی‌زاده، روشنفکر برجسته دوره قاجار و پهلوی که برادرزن او نیز بوده، با استناد به گفته یکی از اقوام پدر تربیت، نسب او را پس از میرزاجواد، میرزاحسن تبریزی یاد کرده و انتساب این خاندان را به میرزامهدی خان زده است. از طرف مادری میرزاصادق یا میرزاجواد حدس

پدر میرزامحمدعلی، سمت تحویل‌داری دربار ناصرالدین میرزای قاجار در دوران ولایتعهدی‌اش در تبریز عهده‌دار است؛ از این جهت او فرصت دارد علاوه بر زبان‌های فرانسوی و انگلیسی، طب را نیز فراگیرد و تکمیل کند. با این پیشینه ابتدا از سال ۱۳۱۱ تا ۱۳۱۲قمری معلم طبیعیات مدرسه دولتی مظفری تبریز می‌شود، سپس در سال ۱۳۱۶قمری با حسن تقی‌زاده، حسین عدالت (صاحب‌امتیاز روزنامه‌های الحدید، عدالت و صحبت) و محمد شبستری معروف به ابوالضیاء (مدیر روزنامه ایران نو) ابتدا یک کتاب‌فروشی و سپس مدرسه‌ای به شیوه جدید با نام «تربیت» در تبریز تأسیس می‌کند. کتاب‌فروشی او محل عرضه نشریات روز فارسی، عربی و ترکی و اظهارنظر درباره کتاب‌های جدید و طرح مباحث سیاسی و محفل روشن‌فکرانی چون یوسف‌خان اعتصام‌الملک (پدر پروین اعتصامی) است و مدرسه بنا دارد علوم جدید را به بچه‌های تبریز بیاموزد، هر چند اندکی بعد، به واسطه اعتراض

زنده‌دار هنرهای ملی

حسین طاهرزاده بهزاد، یکی از نقاش و طراحان بنام فرش ایرانی، در سال ۱۲۶۶ خورشیدی در تبریز به دنیا می‌آید. او برادر بزرگ‌تر کریم طاهرزاده بهزاد است که معماری و ساخت بناهایی چون آرامگاه فردوسی، بیمارستان ودبیرستان شاهرزاقوت‌نادر شیر و خورشید را در مشهد برعهده داشته است.

به گفته خودش، پدرش روحانی و جهان‌دیده و کتاب‌خوان بوده اما این‌ها سبب نشده است که گرایش پسر خود را به نقاشی تأیید کند؛ برای همین نخست پنهانی به نقاشی می‌پردازد. بعد مدتی زیر نظر آقا میرغفار که از نقاشان بنام تبریز بوده است، درس نقاشی می‌گیرد و سپس به تفلیس می‌رود تا در مدرسه هنرهای زیبای تفلیس درس نقاشی بخواند. حضورش در تفلیس زمینه همکاری بیشتر او با روزنامه ملانصرالدین را فراهم می‌آورد و با فراغ‌بال برای این روزنامه کاریکاتوری می‌کشد. پس از بازگشت به تبریز خودش نشریه‌ای به راه می‌اندازد که بر محور کاریکاتور استوار است. پس از آن، روزنامه‌ای دیگری به نام «حشرات‌الارض» منتشر می‌کند و همچنین به مصور کردن «کتاب احمد» یا «سفینه‌الطالبین»، «اخلاق مصوّره» و «تاریخ مصوّر ایران» می‌پردازد.

پس از مدتی دوباره تبریز را به قصد فراگیری نقاشی ترک می‌کند اما این بار مقصد مدرسه صنایع مستظرفه استانبول است که امروز آکادمی هنرهای زیباینام دارد. پس از چندسال دانش‌آموزی با احراز مقام اول در رشته نقاشی فارغ‌التحصیل می‌شود و باسمت معلم مینیاتور و تذهیب در مدرسه خطاطان استانبول کارش را ادامه می‌دهد. در همین دوره به دستور انور پاشا، مأموریت مرمت کتاب‌های مینیاتور قدیم در موزه توفق‌پاشی سرای استانبول را می‌گیرد، مأموریتی که با تعمیر و بازسازی قریب به یک‌هزار جلد کتاب خطی قدیم ایرانی و مینیاتور نفیس ترک پایان می‌یابد. محمدحسین میرزای قاجار، برادر و ولیعهد احمدشاه قاجار، در استانبول شیفته آثار طاهرزاده می‌شود و ضمن اعطای لقب «مرتّن السلطان» به او، برای بازگشت به وطن وی، از او دعوت می‌کند. بهزاد پس‌را با این دعوت فرمان‌گونه نمی‌رود تا اینکه خود در سال ۱۳۰۸ خورشیدی به اتفاق خانواده‌اش به ایران بازمی‌گردد، این بار اما ساکن تهران می‌شود.

در تهران نخست به ریاست نقشه‌کشی مؤسسه قالی‌و یک‌سال بعد، برای زنده کردن هنرهای ملی به ریاست مدرسه صنایع قدیمه منصوب می‌شود و پس از آن، تأسیس موزه هنرهای ملی را عهده‌دار می‌شود. آشنایی و تسلط او به هنرهایی چون طراحی، تذهیب، خطاطی، نقاشی، کاریکاتورسازی، صحافی سنتی و مرمت‌کاری نسخ خطی باعث می‌شود که در دوران حضورش در مدرسه هنرهای قدیم، منشا خیزهای هنری زیادی باشد.

حسین طاهرزاده بهزاد، حوالی سال ۱۳۳۳ به دعوت وزارت فرهنگ ترکیه با سمت استادی هنرهای سنتی در آکادمی هنرهای زیبای استانبول استخدام می‌شود و نهایتاً ۲۱ اسفندماه ۱۳۴۱ در همان‌جا دارفانی را وداع می‌گوید. طبق وصیتش، پیکرش به تهران منتقل و در امامزاده قاسم به خاک سپرده می‌شود.

این پوستر، صور پادشاهان ایرانی از آغاز تا دوره قاجار است که در ۲۷ شعبان ۱۳۲۲ قمری برابر با ۳۰ سرطان (تیر) سال ۱۲۹۲ خورشیدی توسط حسین طاهرزاده بهزاد کشیده شده است. بالای این تصویر و در سمت چپ نوشته شده: «صور پادشاهان کشور ایران که از اول تأسیس سلطنت تا امروز در ایران

روزی روزگاری



۳شنبه
۲۴ دی‌ماه ۱۴۴۲
۱۳ شوال ۱۴۴۲
شماره ۱۴۴۲

۱۵
SHAHRA NEWS IR



تاریخ و هویت

- خیز دوباره برای صدارت

این اتفاق‌ها زیاد طول نکشید و چند سال بعد، طبق معمول و براساس رسم دیرینه شاهان ایرانی، شاه قاجار به قائم‌مقام مشکوک می‌شود و دستور می‌دهد او را در باغ نگارستان، نزدیک میدان بهارستان کنونی تهران، زندانی و سپس خفه کنند. خبر به آصف‌الدوله می‌رسد و بی‌اجازه شاه عزم سفر به تهران می‌کند. به این‌ها که این بار دیگر حتماً صدارت از آن اوست، خان‌دایی اما دیگر از چشم محمدشاه افتاده بود و ارادت شاه قاجار به حاج میرزا آقاسی بر زدوبند خانوادگی چربید. در نتیجه آصف‌الدوله پس از اینکه مؤاخذه شد که چرا ولایت خراسان را به حال خود واگذاشته است، از همان دری که آمده بود، به سمت مشهد فرستاده و هدیه‌اش بازنگرده پس فرستاده می‌شود. برای الهیارخان آصف‌الدوله که داعیه صدارت داشت، فرمان‌بری از قائم‌مقام به اندازه دستورگرفتن از آقاسی سخت نبود. در نتیجه کینه‌ای که از دستگاه سلطنت داشت، رفته‌رفته داشت شتری می‌شد.

سال ۱۲۱۵ خورشیدی که محمدشاه تصمیم گرفته بود هرات را تسخیر و آزاد کند، آصف‌الدوله شاید به اشاره بیگانگانی که سلطه ایران بر هرات را مخالف منافع بریتانیا در هند می‌دانستند، به شاه نامه نوشت که چون وبا در خراسان فراگیر شده است، صلاح نیست که شاه به هرات لشکرکشی کند و این‌گونه، سفر محمدشاه به هرات یک سال به تأخیر افتاد. هرات آن زمان به پشتیبانی کمپانی هند شرقی، مخالف دولت مرکزی ایران بود و بدیعی هم که در وقتی حاکمان آنجا از این ماجرا باخبر شدند، یک‌سال فرصت پیدا کردند که استحکامات دفاعی شهر را قوی‌تر کنند. سال بعد از این اتفاق هم لشکرکشی محمدشاه به هرات بعد از ۱۰ماه بی‌سرانجام ماند و در نهایت به سمت مشهد برگشتند.

- یا تاج، یا تخت

از ماجرای هرات مدتی گذشت و حاکمان هرات که دل در گرو ایران داشتند، به شاه قاجار نامه زدند که برای پول به انگلیسی‌ها احتیاج داشته‌اند، اما قلب‌هایشان «همیشه متمایل به شاه اسلام‌پناه است». در نتیجه به‌مرور اتفاقاتی در افغانستان می‌افتد که دست بریتانیا از آنجا کوتاه و کوتاه‌تر می‌شود. از آن طرف، آصف‌الدوله هم در تلاش بود که یا خودش تاج شاهی بر سر بگذارد یا تخت خله خراسان را تصاحب و آن را دولت مرکزی مستقل کند. در این بین، بریتانیا هم از ترس تحرک روس‌ها و اینکه دوباره شاه قاجار را به فتح هرات از وادارند، برای ارتباط با مخالفان شاه، این بار با لباس میدل تاجر و بازرگان پل می‌زند. یکی از مأموران بریتانیا که در این زمان وارد ایران شده بود، به مشهد سفر می‌کند و مستقیماً به خانه آصف‌الدوله می‌رود. او در خاطراتش از آصف‌الدوله به خوبی یاد می‌کند و اینکه طرف‌دار انگلیس است و دوست ندارد با انگلیسی‌ها دربیفتد. دیگری فردی فرانسوی است که حتی به مقام آجودانی در دستگاه قاجار می‌رسد، اما پس از اینکه معلوم می‌شود جاسوس انگلیس است، از ایران اخراج می‌شود. او ظاهراً چندسال بعد از این اتفاق در لباس یک درویش به ایران برمی‌گردد. او در خاطراتش می‌گوید آن زمان آصف‌الدوله در نیشابور بوده و آنجا درخواست ملاقات می‌دهد و آصف‌الدوله هم بی‌درنگ می‌پذیرد و بدون پرده‌پوشی با او درباره مخالفت با شاه حرف می‌زند.

- آخرین تلاش

آصف‌الدوله سال ۱۲۲۴ خورشیدی پس از مرگ متولی آستان قدس رضوی، از شاه تقاضا می‌کند که چون آفتاب عمرش لب بام است، او را متولی آستان قدس کند و پسرش را والی خراسان. ظاهراً هدفش این بوده است که پس از مرگش، پسرش، حسن خان سالار، والی خراسان شود و کسی از مرکز به خراسان فرستاده نشود. شاه که همچنان به آصف‌الدوله بی‌اعتنایی می‌کرد، فرد دیگری را به عنوان متولی‌باشی به مشهد می‌فرستد. دایی شاه که تیر آخرش هم به سنگ خورده بود، تلاش می‌کند از پول به عنوان آخرین حربه برای رسیدن به صدارت استفاده کند، اما محمدشاه این بار او را به مکه می‌فرستد یا تبعید می‌کند و دیگری به اوازجه نمی‌دهد به خراسان برگردد. پس از این وقایع، فرزند آصف‌الدوله در همان ابتدای دوره ناصرالدین‌شاه در خراسان طغیان می‌کند، اما به تدبیر امیرکبیر و با تیغ فرمانده لشکر شاه، غاثه خراسان ختم می‌شود. طغیان‌کنندگان دستگیر می‌شوند و همه –از جمله حسن خان سالار و چند پسر دیگر آصف‌الدوله– در مشهد و تهران به قتل می‌رسند. خود آصف‌الدوله هم که گویا آن زمان در بغداد اقامت می‌کرده است، همان‌جا اندیشه صدارت و تاج‌وتخت را با خودش به گور می‌برد.

ادامه دارد...

آصف‌الدوله، گرهی که با دست باز نمی‌شود

هادی دقیق| عباس میرزا، فرزند چهارم فتحعلی‌شاه و ولیعهد او، کمی قبل از شاه قاجار می‌میرد و فرزندش، محمدشاه، جانشین پدر در حاکم قاجار می‌شود. داستان اینکه چرا با وجود زنده‌بودن فرزند ارشد فتحعلی‌شاه، نوه او حاکم قاجار می‌شود، هم خیلی طولانی است. هم بخشی از آن زیر سر و سلطه روس‌هاست، اما اینجا هدف ما گفتن از دایی شاه جدید قاجار است. در شماره پیش از بالا و پایین کار الهیارخان آصف‌الدوله در دربار فتحعلی‌شاه گفتیم و اینکه او انتظار داشت در دربار خواهرزاده‌اش ارج‌وقرب بیشتری ببیند. با وجود همه این‌ها، انتظار آصف‌الدوله چندان درست از آب درنیامد و با اقدامات میرزا ابوالقاسم قائم‌مقام، صدراعظم محمدشاه، نقش برآب شد.

ما چرا از این قرار است که به صلاح‌دید قائم‌مقام، حکومت مرکزی تصمیم می‌گیرد آصف‌الدوله را فرمان‌گزار فارس و او را راهی آنجا کند. پیام‌رسان خود قائم‌مقام است و وقتی شرح ماجرا را با آب‌و‌تاب برای آصف‌الدوله تعریف می‌کند و می‌گوید که بدون یاری او محمدشاه به سلطنت نمی‌رسید و چه و چه، به او می‌گوید که شاه قاجار می‌خواهد ولایت فارس را به او بدهد. آصف‌الدوله اما دندان طمع تیز می‌کند و چند شرط می‌گذارد که بدین قرار است؛ دریافت صد‌هزار تومان زر مسکوک از خزانه دولت، هجده اسب با لگام زرین و زین مرصع به جواهر نئمین و اینکه در فارس حاکم باشد و دولت چیزی از او طلب نکند و ...، قائم‌مقام طومار درخواست‌های آصف‌الدوله را یکی‌یکی می‌نویسد و نزد محمدشاه می‌برد. او آنجا به شاه می‌گوید: «کسی که لجام چاکری بر دهن دارد، این‌گونه سخن می‌گوید و اگر رها شود و قوت به دست کند، چه خواهد اندیشید.» ظاهراً اینجا دیگر دایی از چشم خواهرزاده می‌افتد و برای اینکه رنگ صدارت نبیند و در درگاه نباشد و در امور حکومت دخالت نکند، او را به خراسان می‌فرستد.

* اسلامبول: نام قدیمی استانبول ترکیه است منبع: منع تصویب مرکز اسناد و مطبوعات آستان قدس رضوی با تشکر از دکتر سمانه غفاریان